



افشین و خیانت

اما داستان افشین از این هم تلختر است: خیدر پسر کاوس معروف به افشین «چنان که از تاریخ زندگی او بر می آید شاهزاده‌ای جهانجوی بود. جز جمع ثروت برای کسب قدرت اندیشه‌ای نداشت. می‌خواست به سلطنت خراسان برسد، و برای این کار حتی پدر و مادر خود را فدا می‌کرد. می‌کوشید مال و ثروت جمع کند و برای این مقصود به لشکریان خود و حتی به دوستان خود خیانت می‌ورزید. برای آن که به آرزوهای شیرین خویش برسد از فدا کردن وجدان خود نیز دریغ نمی‌کرد».

پدرش فرمانروای اشروسنه (در ماوراءالنهر، میان سیحون و سمرقند) بود، و چون افشین دید که پدر، فرزند دیگر را بر او برتری می‌نهد به بغداد رفت و به مسلمانی تظاهر کرد و خلیفه را به جنگ با پدر و برادر برانگیخت. و به یاری خلیفه به فرمانروایی اشروسنه رسید و در راه افزون طلبی به خلیفه خدمت‌ها کرد. هدف دوم او رسیدن به فرمانروایی خراسان بود، اما در این جاه‌طلبی طاهریان را در برابر داشت، ناچار به خوش خدمتی نزد خلیفه افزود، چنان که در مصر برای مأمون جنگید. افشین اموالی را که از مردم به زور گرفته بود به زر و گوهر تبدیل می‌کرد و پنهانی از راه خراسان به زادگاه خود می‌فرستاد، اما طاهریان سر راه بر کاروان او می‌گرفتند و اموال را می‌بردند.

پیمان افشین با بابک از نظر افشین جز این نبود که خلیفه از کار بابک عاجز شود و ناچار افشین را به جنگ او بفرستد تا ثابت شود که هیچ سرداری، از جمله سردار خراسان، به لیاقت و کاردانی او نیست و فرمانروایی خراسان بر او مسلم شود. سرانجام، پس از نوزده سال نبرد بابک با خلیفه و شکست خوردن همه سرداران بغداد، افشین به آرزوی خود - جنگ با بابک می‌رسد.

اما این جنگ، حتی برای افشین نیز، جنگی تلخ است: گذشته از مسائل انسانی و اخلاقی، یعنی پیمان شکنی و برادرکشی و دست زدن به جنگ داخلی، شکست بابک در معنی پیروزی خلیفه - دشمن افشین - است. پس برای افشین شکست است. خلیفه پس از سقوط بابک خواهد توانست با نیروئی بیشتر و خاطری آرامتر کار افشین را بسازد. افشین به جنگی دست می‌زند که از هر دو سو شکست است.

- پس از سه سال جنگ، افشین سرانجام از راه فریب بر بابک دست می‌یابد و او را تسلیم خلیفه می‌کند. اکنون افشین با جاه طلبیهای خود تنهاست. تاکنون هر چه او کاشته، خلیفه درویده است. افشین خود را می‌بیند که فقط و فقط اجرا کننده نقشه‌های خلیفه بوده است. خود را می‌بیند که تا حد یکی از سرداران خلیفه تنزل کرده است و اضافه بر آن بار خیانت دستگیری بابک و اغوای مازیار، دو تن از هم‌کیشان و هم‌وطنان و هم‌پیمانان او بر گردۀ اوست. سنگینی این همه او را از خواب بیدار می‌کند، اما بسیار دیر. یک تیر دیگر در ترکش دارد. آن را به قله نشانه می‌رود. و این تنها افتخار اوست. آیا این طرح، که به شرح سطور آینده طرحی است

نوشته‌اند که «قومی بسیار» و «خلق بی‌شمار» بر بابک گرد آمدند. چنان که «هیچ لشکر با ایشان مقاومت نتوانست کرد».

مورخی می‌نویسد که: «شماره پیروان بابک از مردم آذربایجان و دیلمانی که به او پیوسته بودند به سیصد هزار تن می‌رسید.» نوشته‌اند که در جنگهای سال ۲۱۸ سردار خلیفه «از خریمه تا شصت هزار کس بر در همدان بکشت». از این رقم می‌توان شماره تقریبی خریمان همدان را حدس زد. قتل عام خریمان چنان وحشتناک بوده که گاهی شماره کشته‌شدگان و فراریان بر مورخ نامعلوم می‌ماند: «در سال ۲۱۹ اسحق بن ابراهیم سردار خلیفه جز زنان و کودکان صد هزار تن از خریمان را کشت. در همین سال ۲۱۹ بود که جمعی از خرمدینان که از جنگ همدان جان به در برده بودند به بلاد روم گریختند.» طبری شماره لشکریان بابک را در یکی از جنگهای او با افشین پنجاه هزار نفر می‌نویسد.

بابک مدت بیست و دو سال با لشکریان خلیفه مردانه جنگید و همه سرداران او را (جز افشین) در هم شکست. این نبردها را باید هفتخوان بابک شمرد.

- سرانجام نوبت به امیرزاده افشین می‌رسد. تنها اوست که می‌تواند بابک را شکست دهد، البته با خدعه و نیرنگ. اما این افتخار تنها از او بر می‌آید زیرا ایرانی است و در جنگ با او، بابک دیگر با بیگانه نمی‌جنگد. از نظری جنگ داخلی آغاز شده است، و خلیفه نفسی تازه می‌کند. زیرا افشین گذشته از ایرانی بودن هم پیمان بابک نیز بوده است، هم چنانکه هم پیمان مازیار.

مازیار، پس از گرفتار شدن، اعتراف می‌کند: من و افشین، «خیدر بن کاوس» و بابک هر سه از دیرباز عهد و بیعت کرده‌ایم و قرار داده بر آن که دولت از عرب بازستانیم و ملک و جهانداری با خاندان کسرویوان نقل کنیم.

طرحی بزرگ بوده است، خاصه که اینان تشویق امپراتور روم شرقی را نیز برای برانداختن حکومت بغداد با خود همدستان می‌کنند.

گماشتن افشین به فرماندهی سپاه برای خلیفه هم شکست بود هم پیروزی، شکست بود زیرا خلیفه یک آن نیز نسبت به افشین خوشبین نبود و می‌دانست که هدف اصلی افشین از میان بردن قدرت بغداد است.

خلیفه می‌خواست حتی‌المقدور بابک را به دست سرداران ترک و عرب شکست دهد تا افشین قدرت نگیرد، اما خلیفه هر چه کرد، حتی به گفته بابک «با فرستادن خیاط و آشپز خود»، این کار سرنگرفت. ناچار خلیفه دست به دامان افشین، دشمن خود، شد. به گفته طبری «چون معتصم در کار بابک بیچاره شد، اختیار بر افشین افتاد». اما این کار برای خلیفه پیروزی نیز بود زیرا پیمان سه سردار بزرگ ایرانی را نقش بر آب کرده بود.

بی‌درنگ اضافه کنیم که این پیمان سه‌گانه، میان بابک و افشین و مازیار، از آغاز نیز پیمان استواری نبود، زیرا هر یک از این سه تن سودائی دیگر در سر داشتند.

خلیفه عباسی نیز در تجمل پرستی و جلال دستگاه خلافت دست کمی از پادشاهان ساسانی ندارد.

این خرمدینی بر اساس خشونت بنا نشده است. خرمدینان رسم دوستی و یاری و خودداری از آزار را، مانند بسی چیزهای دیگر، از مزدکیان می‌گیرند، اما در برابر دشمن، دشمنی که شرح ستمهایش در صفحات پیش گذشت، مهربانی را ترحم بر پلنگ تیزدندان می‌دانند. تاریخ رسمی، شاید به رغم تمایل خود، گاهی بسیار گویاست: خریمان تا زمان بابک «خوار» و ذلیل‌اند، بابک ایشان را «شمشیر و خنجر» می‌دهد تا از ذلت بدر آیند و وارد تاریخ شوند. درست نیست بگوئیم که خرمدینان «برای رواج دین و روش خود از هیچگونه کشتار و خونریزی دریغ نکرده‌اند». اگر خرمدینان پاسخ را با شمشیر داده‌اند، این امر را باید در زمینه اجتماعی خود به درستی مطرح کرد و از آن نتیجه گرفت.

در باره «تعصب ضد تازی» بابک نیز باید گفت، هنگامی که چنان جنگ بی‌امانی در گرفت، دیگر نمی‌توان دشمن را به دو گروه خوب و بد تقسیم کرد. در میدان جنگ، دشمن دشمن است، مهم نیست که در دل او چه می‌گذرد. این ضابطه خوبی نیست، اما هر عیبی در آن باشد صرفاً ناشی از ماهیت جنگ است نه از منش جنگاور.

ترکیب اجتماعی خریمان

نوشته‌اند که خرمدینان و به خصوص یاران بابک از سه گروه تشکیل می‌شده‌اند:

- ۱- جوانان؛
 - ۲- کشاورزان؛
 - ۳- نارضایان از حکومت عرب.
- که ترکیبی جالب است.

شمار لشکریان بابک

جالب است که خرمدینان بیشتر در روستاها و کوهستانها زندگی می‌کرده‌اند و به هنگام مناسب به سپاه خلیفه شبیخون می‌زده‌اند. البته جنگهای بیست و دو ساله بابک با سرداران خلیفه ترکیبی بوده است از جنگ منظم و جنگ چریکی، و برای جنگهای نوع دوم کوههای آذربایجان محل مناسبی بوده است. بنا به نوشته نظام الملک خرمدینان اصفهان نیز در کوهها مأوی گرفته بودند.

شماره خرمدینان در زمان بابک به چند نفر می‌رسیده است؟

البته خلقای بغداد از پا گرفتن خرمدینان به هر قیمت پیشگیری می‌کرده‌اند: تا آنجا که می‌توانسته‌اند از ایشان می‌کشته‌اند و بقیه را با زن و کودک به اسارت می‌برده‌اند تا در محل چیزی از ایشان باقی نماند.

نظام الملک در سیاستنامه می‌نویسد که «در زمان هارون خرمدینان خروج کردند. سرداران خلیفه ناآگاه برایشان تاختند و خلق بی حد و بی‌عدد از ایشان کشتند و فرزندان ایشان را به بغداد بردند و فروختند.» و نیز